



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۹/۰۲

سیف قاضی زاده

از عمق استراتژیک پاکستان تا استقلال استراتژیک افغانستان

تحلیل تطبیقی روابط کابل با اسلام‌آباد و دهلی‌نو در دوره طالبان

مقدمه

روابط افغانستان با پاکستان و هند در دوره جدید طالبان، یکی از پیچیده‌ترین ابعاد جیوپولیتیک جنوب آسیا را تشکیل می‌دهد. از یک سو، پاکستان با افغانستان دارای مرز طولانی، پیوندهای تاریخی، قومی، مذهبی، اقتصادی و اجتماعی گسترده است؛ اما همین مجموعه پیوندها، روابط دو کشور را به یکی از پرتنش‌ترین مناسبات منطقه‌ای تبدیل کرده است. از سوی دیگر، هند با وجود نداشتن مرز مستقیم با افغانستان، در سال‌های اخیر توانسته است روابط خود با طالبان را به صورت تدریجی و عمل‌گرایانه گسترش دهد.

این وضعیت در نگاه نخست یک پارادوکس جیوپولیتیک به نظر می‌رسد:

چرا کشوری که از نظر جغرافیایی، تاریخی و اجتماعی بیشترین پیوند را با افغانستان دارد، با کابل با دشواری بیشتری مواجه است، در حالی که کشوری دورتر مانند هند توانسته است سطح قابل توجهی از تعامل سیاسی و اقتصادی را با طالبان برقرار کند؟

پاسخ را می‌توان تا حد زیادی در تفاوت دو برداشت از جایگاه افغانستان در سیاست خارجی اسلام‌آباد و دهلی‌نو جستجو کرد.

پاکستان افغانستان را بخش مهمی از محیط امنیتی خود و در چارچوب سنتی، مؤلفه‌ای از «عمق استراتژیک» در برابر هند تلقی کرده است؛ در حالی که هند عمدتاً افغانستان را در چارچوب رقابت جیوپولیتیک، اتصال منطقه‌ای، همکاری اقتصادی و موازنه در برابر نفوذ پاکستان مورد توجه قرار داده است.

در مقابل، طالبان پس از بازگشت به قدرت در ۲۰۲۱، تلاش کرده است از وابستگی یک‌جانبه به هر قدرت منطقه‌ای جلوگیری کرده و روابط خود را با بازیگران مختلف متنوع سازد.

براساس این تحلیل بخشی از اختلافات کنونی افغانستان و پاکستان ناشی از تعارض میان «عمق استراتژیک پاکستان» و «استقلال استراتژیک افغانستان» است. آنچه اسلام‌آباد برای افزایش امنیت خود ضروری می‌داند، از دید کابل محدودکننده استقلال سیاست خارجی تلقی شود. در مقابل، گسترش روابط افغانستان با هند، ایران، چین، روسیه و کشورهای آسیای مرکزی، که از دید کابل ابزاری برای تنوع‌بخشی و افزایش قدرت چانه‌زنی است، ممکن است از دید پاکستان به عنوان گسترش حضور رقبای استراتژیک در محیط امنیتی غربی این کشور تلقی شود.

۱. عمق استراتژیک پاکستان و جایگاه افغانستان

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خبر و لولئ

مفهوم « عمق استراتژیک » در محاسبات امنیتی پاکستان عمدتاً در بستر رقابت ساختاری این کشور با هند شکل گرفته است . از زمان تأسیس پاکستان در ۱۹۴۷، مناقشه کشمیر ، جنگ‌های هند و پاکستان و نگرانی از برتری نظامی هند ، سبب شده است که محیط پیرامونی بخش مهمی از محاسبات امنیتی اسلام‌آباد را تشکیل دهد . در چنین چارچوبی ، بنظر پاکستان ، افغانستان صرفاً یک همسایه غربی نیست ، بلکه بخشی از محیط امنیتی پاکستان محسوب می‌شود .

در برداشت سنتی ، وجود یک افغانستان باثبات ، غیرمتخاصم و فاقد پیوندهای امنیتی با رقبای پاکستان می‌تواند به کاهش آسیب‌پذیری اسلام‌آباد در جبهه غربی کمک کند . از همین رو ، پاکستان در مقاطع مختلف تلاش کرده است نفوذ سیاسی و امنیتی قابل توجهی در افغانستان داشته باشد .

با این حال ، عمق استراتژیک الزاماً به معنای کنترل سرزمینی افغانستان نیست ؛ بلکه بیشتر به ایجاد یک محیط سیاسی و امنیتی مطلوب در پیرامون پاکستان اشاره دارد . مشکل زمانی ایجاد می‌شود که این هدف امنیتی با انتظار از افغانستان برای محدودکردن روابط خارجی خود همراه شود . در چنین شرایطی ، عمق استراتژیک پاکستان می‌تواند از دید افغانستان به معنای کاهش استقلال استراتژیک آن تعبیر شود .

۲. استقلال استراتژیک افغانستان ؛ نقطه مقابل وابستگی جیوپولیتیکی

استقلال استراتژیک به توانایی یک کشور برای اتخاذ تصمیمات مستقل در حوزه سیاست خارجی ، امنیت و اقتصاد و برقراری روابط متوازن با قدرت‌های مختلف اشاره دارد . این مفهوم برای افغانستان به دلیل موقعیت جیوپولیتیکی خاص آن اهمیت ویژه‌ای دارد .

افغانستان در نقطه اتصال جنوب آسیا ، آسیای مرکزی ، خاورمیانه و شرق آسیا قرار گرفته است . از شرق و جنوب با پاکستان ، از غرب با ایران ، از شمال با آسیای مرکزی و از شرق دورتر با چین ارتباط دارد و همزمان تحت تأثیر رقابت‌های هند ، روسیه ، چین و دیگر قدرت‌های منطقه‌ای قرار گرفته است .

در چنین محیطی ، محدودکردن روابط خارجی به یک قدرت منطقه‌ای می‌تواند وابستگی استراتژیک ایجاد کند .

از این منظر ، برقراری روابط افغانستان

با هند ، ایران ، چین ، روسیه و کشورهای آسیای مرکزی لزوماً به معنای اتخاذ سیاست ضد پاکستانی نیست ؛ بلکه می‌تواند بخشی از راهبرد تنوع‌بخشی روابط خارجی و حفظ استقلال تصمیم‌گیری کابل باشد .

۳. تعارض میان عمق استراتژیک و استقلال استراتژیک

تعارض زمانی آشکار می‌شود که دو کشور امنیت خود را از دو مسیر متفاوت تعریف کنند . پاکستان برای افزایش امنیت خود خواهان افغانستان باثبات ، غیرمتخاصم و عاری از تهدیدهای ضدپاکستانی است ؛ افغانستان نیز برای حفظ استقلال خود به دنبال آن است که بتواند روابط خارجی خود را بدون فشار یک قدرت منطقه‌ای تنظیم کند .

در این وضعیت ، یک معمای امنیتی شکل می‌گیرد . افغانستان برای افزایش امنیت و قدرت چانه‌زنی خود روابطش را با قدرت‌های مختلف گسترش می‌دهد ؛ پاکستان این روند را افزایش حضور رقبای خود در محیط امنیتی‌اش تلقی میکند و در واکنش ، فشار سیاسی یا امنیتی بیشتری اعمال مینماید . کابل نیز چنین فشاری را تهدیدی علیه استقلال سیاست خارجی خود تلقی کرده و برای کاهش وابستگی به پاکستان ، روابط خود با سایر قدرت‌ها را توسعه می‌دهد .

در نتیجه ، اقدام یک طرف برای افزایش امنیت خود می‌تواند از سوی طرف مقابل تهدید تلقی شود . این چرخه ، یکی از مهمترین سازوکارهای تولید بی‌اعتمادی در روابط افغانستان و پاکستان است .

۴. چرا روابط هند و طالبان با روابط پاکستان و طالبان متفاوت است ؟

تفاوت رفتار هند و پاکستان در قبال طالبان را باید در تفاوت نوع منافع و تهدیدهای مستقیم دو کشور جست‌وجو کرد

هند افغانستان را عمدتاً در چارچوب رقابت منطقه‌ای ، موازنه قدرت ، اتصال اقتصادی ، دسترسی به آسیای مرکزی و جلوگیری از انحصار نفوذ پاکستان در افغانستان مورد توجه قرار می‌دهد . بنابراین ، دهلی‌نو ضرورتاً انتظار ندارد که کابل تمام سیاست‌های منطقه‌ای خود را با منافع هند هماهنگ سازد .

در مقابل ، پاکستان افغانستان را از دریچه امنیت ملی خود ارزیابی می‌کند . مسئله تحریک طالبان پاکستان (TTP) ، امنیت مرز ، خط دیورند ، مهاجرت ، تجارت مرزی ، مسئله پشتونستان و نگرانی از حضور هند در افغانستان ، همگی مستقیماً در محاسبات امنیتی اسلام‌آباد قرار دارند .

از این‌رو ، رابطه پاکستان و افغانستان نسبت به رابطه هند و افغانستان ، بیش از آنکه صرفاً یک رابطه جیوپولیتیکی باشد ، ماهیت امنیتی و مرزی پیدا کرده است . هر تحول سیاسی در کابل می‌تواند مستقیماً بر محاسبات امنیتی پاکستان اثر بگذارد .

۵. پارادوکس جغرافیایی

یکی از مهمترین ویژگی‌های این روابط ، «پارادوکس جغرافیا» است . نزدیکی جغرافیایی معمولاً باید زمینه‌ساز همگرایی اقتصادی و سیاسی باشد ، اما در مورد افغانستان و پاکستان ، همین نزدیکی به دلیل اختلافات مرزی ، مسئله دیورند ، تحرکات گروه‌های مسلح ، مهاجرت و وابستگی‌های اقتصادی ، به منبع مهمی از تنش تبدیل شده است .

هند در مقابل ، از مزیت فاصله جغرافیایی برخوردار است . دهلی‌نو با افغانستان مرز مشترک طولانی ندارد ، با مسئله دیورند مواجه نیست و مسئولیت مدیریت روزمره یک مرز طولانی و پرتنش با افغانستان را نیز بر عهده ندارد . بنابراین ، هند می‌تواند روابط خود با کابل را بیشتر در قالب تعامل دیپلماتیک ، رقابت جیوپولیتیکی و همکاری اقتصادی دنبال کند .

در نتیجه ، جغرافیا برای پاکستان هم‌زمان مزیت و آسیب‌پذیری است ؛ در حالی که فاصله جغرافیایی هند از افغانستان تا حدی امکان تعامل بدون گرفتارشدن مستقیم در منازعات مرزی و امنیتی را برای دهلی‌نو فراهم کرده است .

۶. مسئله خط دیورند و تفاوت بار تاریخی روابط

یکی از بنیادی‌ترین تفاوت‌های روابط افغانستان با پاکستان و هند ، وجود مسئله خط دیورند است . این مسئله از ۱۸۹۳ به بعد به یکی از موضوعات حساس در روابط افغانستان و پاکستان تبدیل شده و ابعاد مرزی ، هویتی و امنیتی پیدا کرده است .

برای بخش‌هایی از جامعه و نخبگان سیاسی افغانستان ، مسئله دیورند صرفاً یک اختلاف مرزی نیست ، بلکه با مسئله هویت پشتون و تاریخ مناسبات افغانستان و پاکستان پیوند دارد . در مقابل ، پاکستان هرگونه احیای گفتمان پشتونستان را تهدیدی بالقوه علیه تمامیت ارضی و امنیت ملی خود می‌داند .

هند چنین مناقشه‌ای با افغانستان ندارد . از این‌رو ، روابط هند و افغانستان فاقد یکی از سنگین‌ترین بارهای تاریخی و هویتی موجود در روابط کابل و اسلام‌آباد است . همین تفاوت تاریخی ، ظرفیت تعامل هند با طالبان را افزایش داده و در مقابل ، روابط پاکستان و افغانستان را پیچیده‌تر کرده است .

۷. تغییر رویکرد هند ؛ از تقابل ایدئولوژیک تا تعامل عمل‌گرایانه

هند در دوره نخست حکومت طالبان در سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ عمدتاً در جبهه مخالف طالبان قرار داشت و پس از سقوط طالبان نیز از جمهوری افغانستان حمایت کرد . با بازگشت طالبان به قدرت در ۲۰۲۱ ، دهلی‌نو به تدریج سیاست خود را تعدیل کرد .

این تغییر را می‌توان گذار از مخالفت ایدئولوژیک به تعامل عمل‌گرایانه دانست . هند به این جمع‌بندی رسیده است که حتی در صورت اختلاف با طالبان ، نمی‌تواند واقعیت سیاسی افغانستان را نادیده بگیرد . از این‌رو ، تعامل دیپلماتیک

، کمک‌های بشردوستانه ، همکاری اقتصادی و حفظ حضور دیپلماتیک در کابل به ابزارهای اصلی سیاست هند تبدیل شده‌اند .

در این رویکرد ، تعامل الزاماً به معنای شناسایی کامل سیاسی یا همسویی استراتژیک نیست . هند می‌تواند با طالبان مذاکره و همکاری کند ، بدون آنکه تمام اختلافات سیاسی خود با این حکومت را کنار بگذارد .

بنابراین ، روابط کنونی هند و طالبان را بهتر است همگرایی عمل‌گرایانه و موازنه‌ای دانست ، نه یک اتحاد استراتژیک کامل .

۸. چابهار و کاهش وابستگی هند به مسیرهای پاکستانی

یکی از مزیت‌های مهم هند در تعامل با افغانستان ، دسترسی به مسیرهای جایگزین از طریق ایران و بندر چابهار است . این مسیر به هند امکان می‌دهد بدون وابستگی کامل به خاک پاکستان ، با افغانستان و بازارهای آسیای مرکزی ارتباط برقرار کند .

از دید جیوایکونومیک ، چابهار صرفاً یک پروژه بندری نیست ؛ بلکه بخشی از استراتژی هند برای ایجاد اتصال منطقه‌ای و کاهش محدودیت‌های جغرافیایی است . در مقابل ، پاکستان به دلیل موقعیت جغرافیایی خود ، یکی از طبیعی‌ترین مسیرهای اتصال افغانستان به آب‌های آزاد و بازارهای جنوبی محسوب می‌شود .

از این رو ، جغرافیا برای پاکستان ظرفیت بزرگی ایجاد می‌کند ، اما اگر این ظرفیت صرفاً به ابزار فشار سیاسی تبدیل شود ، در انصورت افغانستان را به جست‌وجوی مسیرهای جایگزین سوق دهد . در چنین شرایطی ، مزیت جغرافیایی پاکستان می‌تواند به تدریج تضعیف شود .

۹. طالبان و راهبرد موازنه چندجانبه

طالبان نیز در دوره جدید تلاش کرده است از قرارگرفتن افغانستان در مدار انحصاری یک قدرت منطقه‌ای جلوگیری کند .

بر همین اساس ، روابط با کشورهای مختلف می‌تواند برای کابل کارکردهای متفاوتی داشته باشد .

پاکستان برای تجارت ، ترانزیت و پیوندهای جغرافیایی اهمیت دارد ؛ ایران مسیرهای تجاری و اقتصادی جایگزین فراهم می‌کند ؛ چین ظرفیت سرمایه‌گذاری و همکاری اقتصادی و امنیتی دارد؛ روسیه از نظر سیاسی و منطقه‌ای اهمیت دارد ؛ کشورهای آسیای مرکزی فرصت‌های تجاری و ترانزیتی ایجاد می‌کنند ؛ و هند می‌تواند بخشی از موازنه در برابر نفوذ پاکستان باشد .

این الگو را می‌توان موازنه چندجانبه نامید . در این چارچوب ، گسترش روابط طالبان با هند الزاماً به معنای اتخاذ موضع ضدپاکستانی نیست ؛ بلکه می‌تواند تلاشی برای افزایش قدرت چانه‌زنی و جلوگیری از وابستگی یک‌جانبه باشد .

۱۰. پارادوکس تاریخی پاکستان و طالبان

یکی از مهم‌ترین تحولات روابط دو کشور ، تغییر جایگاه طالبان نسبت به پاکستان است . پاکستان در دهه ۱۹۹۰ از طالبان حمایت سیاسی و استراتژیک می‌کرد و آن را یکی از عناصر مهم سیاست افغانستان خود می‌دانست . منطق این سیاست آن بود که یک حکومت دوست در کابل می‌تواند محیط امنیتی غربی پاکستان را مساعد ساخته و در برابر نفوذ هند نقش بازدارنده داشته باشد .

اما بازگشت طالبان به قدرت در ۲۰۲۱ دقیقاً مطابق با تمام محاسبات سنتی اسلام‌آباد پیش نرفت . طالبان اکنون در مقام حاکم افغانستان تلاش می‌کند سیاست خارجی مستقلی داشته باشد و الزاماً نمی‌خواهد تصمیمات خود را با خواسته‌های پاکستان هماهنگ کند .

به همین دلیل ، پاکستان با یک پارادوکس تاریخی مواجه شده است : گروهی که زمانی بخشی از استراتژی منطقه‌ای اسلام‌آباد محسوب می‌شد ، اکنون خود را به‌عنوان یک قدرت سیاسی مستقل در کابل تعریف می‌کند .

از این منظر ، می‌توان تحول را چنین خلاصه کرد :

پاکستان در گذشته طالبان را بخشی از ابزار جیوپولیتیکی خود می‌دید ؛ طالبان امروز افغانستان را موضوع سیاست مستقل خود می‌داند .

این تغییر درک متقابل ، یکی از عوامل مهم تنش‌های کنونی است .

۱۱. امنیتی‌شدن روابط و مسئله تحریک طالبان پاکستان

عامل دیگری که روابط کابل و اسلام‌آباد را پیچیده کرده ، امنیتی‌شدن فزاینده مناسبات دو کشور است . پاکستان طالبان را مسئول جلوگیری از استفاده قلمرو افغانستان علیه پاکستان می‌داند و به‌ویژه نسبت به فعالیت‌های تحریک طالبان پاکستان حساس است .

در چنین شرایطی ، حتی روابط اقتصادی و دیپلماتیک افغانستان با کشورهای دیگر نیز ممکن است از منظر امنیتی تفسیر شود . به‌عنوان مثال ، افزایش روابط هند و افغانستان می‌تواند از دید کابل اقدامی برای تنوع‌بخشی سیاست خارجی است ، اما اسلام‌آباد آن را در چارچوب رقابت هند و پاکستان ارزیابی کند .

در نتیجه ، روابط دوجانبه افغانستان و پاکستان از یک رابطه صرفاً دوجانبه فراتر رفته و در قالب یک مثلث جیوپولیتیکی افغانستان - پاکستان - هند قرار گرفته است .

۱۲. از نفوذ جیوپولیتیکی به وابستگی متقابل جیواکونومیک

یکی از راه‌های خروج از این وضعیت ، بازتعریف مفهوم عمق استراتژیک پاکستان است . اگر عمق استراتژیک در گذشته عمدتاً با مؤلفه‌های امنیتی و نظامی تعریف می‌شد ، در شرایط جدید می‌توان آن را به سمت «عمق جیواکونومیک» سوق داد .

در الگوی سنتی :

عمق استراتژیک ، امنیت‌محوری ، نفوذ سیاسی ، کنترل محیط پیرامونی

اما در الگوی جیواکونومیک :

عمق جیواکونومیک ، تجارت و ترانزیت ، وابستگی متقابل ، منافع مشترک ، افزایش هزینه منازعه ، ثبات

در این مدل ، پاکستان به جای تلاش برای قرار دادن افغانستان در مدار امنیتی خود، می‌تواند افغانستان را به یک شریک اقتصادی و ترانزیتی تبدیل کند . اتصال آسیای مرکزی به بنادر پاکستان ، توسعه تجارت دوجانبه ، سرمایه‌گذاری مشترک ، تسهیل ترانزیت و ایجاد شبکه‌های اقتصادی منطقه‌ای می‌تواند منافع مشترکی ایجاد کند که هزینه استمرار تنش را برای هر دو کشور افزایش دهد .

۱۳. از «افغانستان وابسته» به «افغانستان شریک»

تفاوت میان نفوذ و وابستگی در اینجا اهمیت اساسی دارد . پاکستان برای تأمین منافع خود به نفوذ مشروع و پایدار در افغانستان نیاز دارد، اما نفوذ لزوماً مستلزم وابستگی افغانستان نیست.

اگر کابل احساس کند که گسترش روابطش با هند ، ایران ، چین یا روسیه موجب فشار پاکستان خواهد شد ، طبیعی است که برای حفظ استقلال استراتژیک خود به موازنه‌سازی خارجی روی آورد .

در نتیجه ، تلاش برای محدودکردن روابط خارجی افغانستان ممکن است نتیجه معکوس داشته باشد و به جای افزایش نفوذ پاکستان ، زمینه گسترش روابط افغانستان با رقبای اسلام‌آباد را فراهم کند .

از این منظر ، راهبرد پایدارتر برای پاکستان آن است که مفهوم «افغانستان دوست» را از «افغانستان وابسته» جدا کند. افغانستان که مستقل ، باثبات و دارای منافع اقتصادی مشترک با پاکستان باشد ، می‌تواند برای امنیت بلندمدت پاکستان سودمندتر از افغانستان باشد که تحت فشار برای پیروی از یک سیاست خارجی خاص قرار دارد .

۱۴. ضرورت بازتعریف سیاست پاکستان در قبال افغانستان

بر اساس این تحلیل ، پاکستان برای ایجاد یک رابطه پایدار با افغانستان نیازمند تغییر در پارادایم سیاست خارجی خود است ؛ یعنی گذار از :

«افغانستان به‌عنوان عمق استراتژیک»

به:

«افغانستان به‌عنوان شریک استراتژیک و جیوایکونومیک»

این تغییر مستلزم پذیرش چند اصل اساسی است : احترام به استقلال سیاست خارجی افغانستان ، تفکیک روابط کابل با هند از روابط امنیتی دوجانبه ، تبدیل اختلافات مرزی و امنیتی به موضوعات مذاکره سیاسی ، گسترش تجارت و ترانزیت و ایجاد سازوکارهای نهادی برای مدیریت اختلافات .

در این صورت ، پاکستان می‌تواند بدون تلاش برای کنترل سیاست خارجی افغانستان ، نفوذ اقتصادی و سیاسی مشروع و پایدار خود را حفظ کند .

نتیجه‌گیری :

روابط افغانستان با پاکستان و هند در دوره طالبان را نمی‌توان صرفاً بر اساس میزان نزدیکی جغرافیایی یا پیوندهای تاریخی توضیح داد . تفاوت اصلی در نوع ادراک منافع و تهدیدها نهفته است . هند عمدتاً افغانستان را در چارچوب رقابت جیوپولیتیکی ، موازنه منطقه‌ای ، همکاری اقتصادی و اتصال منطقه‌ای می‌نگرد ؛ در حالی که پاکستان ، علاوه بر این مؤلفه‌ها ، افغانستان را مستقیماً بخشی از محیط امنیت ملی خود می‌داند .

به همین دلیل ، پاکستان با مسئله‌ای مواجه است که هند تا حد زیادی از آن مصون است : افغانستان برای اسلام‌آباد هم‌زمان موضوع امنیت مرزی ، تروریسم ، دیورند ، قومیت ، مهاجرت ، تجارت و رقابت با هند است . در مقابل ، دهلی‌نو از فاصله جغرافیایی و فقدان منازعات مرزی مستقیم با افغانستان بهره می‌برد و می‌تواند سیاست تعامل خود را با هزینه امنیتی کمتری دنبال کند .

در این چارچوب ، گسترش روابط طالبان با هند را نباید الزاماً به معنای شکل‌گیری یک اتحاد ضدپاکستانی دانست . این روابط می‌تواند بخشی از راهبرد موازنه چندجانبه طالبان برای حفظ استقلال استراتژیک و جلوگیری از وابستگی یکجانبه باشد . طالبان تلاش می‌کند هم‌زمان با پاکستان ، هند ، ایران ، چین ، روسیه و آسیای مرکزی روابط خود را توسعه دهد تا قدرت مانور و چانه‌زنی افغانستان افزایش یابد .

از سوی دیگر ، پاکستان نیز با یک انتخاب استراتژیک مواجه است . ادامه تعریف افغانستان در چارچوب سنتی « عمق استراتژیک » ممکن است تلاش کابل برای حفظ استقلال استراتژیک و موازنه‌سازی خارجی را تقویت کند . اما بازتعریف این مفهوم به‌صورت « عمق جیوایکونومیک » می‌تواند مسیر متفاوتی ایجاد کند ؛ مسیری که در آن

امنیت پاکستان نه از طریق کنترل محیط سیاسی افغانستان ، بلکه از طریق ثبات ، اتصال اقتصادی و منافع مشترک با افغانستان تأمین شود .

بنابراین ، مسئله اصلی در روابط کابل و اسلام‌آباد صرفاً اختلاف بر سر امنیت ، مرز یا نفوذ نیست ؛ بلکه تعارض میان دو تصور متفاوت از نظم منطقه‌ای است : پاکستان خواهان محیط امنیتی مطلوب در غرب خود است ، در حالی که افغانستان خواهان آزادی عمل و استقلال در تنظیم روابط خارجی خود است .

در نهایت ، می‌توان استدلال کرد که آینده روابط افغانستان و پاکستان تا حد زیادی به توانایی اسلام‌آباد برای عبور از منطق «کنترل جیوپولیتیکی» و حرکت به سوی « وابستگی متقابل جیوایکونومیک » بستگی دارد . در چنین الگویی ، استقلال استراتژیک افغانستان نه تهدیدی برای پاکستان ، بلکه می‌تواند در صورت شکل‌گیری منافع مشترک اقتصادی و امنیتی ، به یکی از پایه‌های ثبات منطقه‌ای تبدیل شود .

فرمول نهایی این تحول را می‌توان چنین بیان کرد:

عمق استراتژیک سنتی ، نفوذ و کنترل ، واکنش و موازنه‌سازی افغانستان

در مقابل:

عمق ژئواکونومیک ، منافع مشترک وابستگی متقابل ، کاهش هزینه‌های منازعه ، ثبات منطقه‌ای

از این منظر ، شاید راهبرد مؤثرتر پاکستان نه تلاش برای داشتن « افغانستان وابسته » ، بلکه ایجاد شرایطی برای داشتن « افغانستان مستقل ، باثبات و شریک » باشد .

عرض حرمت

سیف قاضی زاده